جلسه 234

سه شنبه 24/02/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

### دوران واجب بین نفسی بودن و غیری بودن

بحث در این است که اگر شک بکنیم که واجب، واجب نفسی است یا غیری، چه باید بکنیم؟ در سابق راجع به مقتضای اصل لفظی بحث کردیم و عرض کردیم مقتضای اصل لفظی این است که وجوب نفسی هست. اگر مولا بگوید توضأ، نگوید توضأ للصلاة، ظاهرش این است که وضوء واجب نفسی است. اما اگر دلیل ما اطلاق نداشت مثلا لبی بود، شک کردیم که وجوب وضوء وجوب نفسی است یا غیری، مقتضای اصل عملی ببینیم چه هست.

در اینجا چهار صورت ذکر می شود. این چهار صورت را بررسی کنیم:

صورت اولی: این است که یا وضوء واجب نفسی است، یا شرط است برای یک واجب نفسی ای که خارج از محل ابتلاء است. مثلا من می دانم یا شارع به من گفته است توضأ، یا گفته است إذا فعلت کذا فزر الحسین علیه السلام عن وضوء. مثلا إذا عوفی ولدک فزر الحسین علیه السلام عن وضوء. و من نمی دانم آیا فرزند بیمارم خوب می شود یا نمی شود. پس اگر واجب نفسی عبارت باشد از زیارت عن وضوء، مشروط است به یک شرطی که معلوم الحصول نیست. اگر اینطور است برائت از وجوب نفسی وضوء جاری می شود بلامعارض. چون من علم به تکلیف فعلی ندارم لا تفصیلا و لا اجمالا. اگر بدانم که شرط برای زیارت عن وضوء محقق می شود، آنوقت معنایش این است که علم پیدا می کنم به تکلیف فعلی یا به وضوء یا به زیارت عن وضوء. ولی وقتی علم به تحقق شرط وجوب الزیارة عن وضوء ندارم پس من علم به تکلیف فعلی ندارم لا اجمالا و لا تفصیلا. برائت جاری می شود از وجوب نفسی وضوء بلا معارض.

صورت دوم: این است که بدانم یا وضوء واجب نفسی است، ویا شرط است برای یک واجب نفسی محل ابتلاء. مثل اینکه می دانم نذر کرده ام یا وضوء بگیرم یا نذر کرده ام زیارت الحسین علیه السلام عن وضوء بجا بیاورم. الان یادم نیست کدامیک را نذر کردم. علم اجمالی داریم یا بر من وضوء واجب است بوجوب نفسی فعلی، یا زیارت عن وضوء واجب است بوجوب نفسیّ فعلی.

در اینجا علم اجمالی به وجوب نفسی احد الامرین که بلا اشکال هست. علم اجمالی به وجوب نفسی وضوء یا وجوب نفسی زیارت عن وضوء.

اما ادعا شده است که این علم اجمالی منجز نیست نسبت به وجوب زیارت. چرا؟ برای اینکه گفته می شود ما می دانیم علی أیّ تقدیر باید وضوء بگیریم. حال یا بخاطر اینکه وضوء واجب نفسی است یا بخاطر اینکه واجب غیری است مقدمه زیارت عن وضوء هست. پس ما علم داریم به وجوب وضوء إما لنفسه أو لغیره. و اگر وضوء را ترک کنیم می دانیم مستحق عقاب هستیم. چرا؟ برای اینکه می دانیم با ترک وضوء قطعا تکلیف واقعی را عصیان کرده ایم. چون تکلیف واقعی یا به وضوء بود یا به زیارت عن وضوء. به هر حال با ترک وضوء ما علم تفصیلی پیدا می کنیم به عصیان تکلیف واقعی.

پس وقتی که ما می دانیم که باید وضوء بگیریم و اگر وضوء را ترک کنیم علم پیدا می کنیم به تحقق عصیان تکلیف، علم پیدا می کنیم به استحقاق عقاب عند ترک الوضوء، برائت از وجوب وضوء دیگر جاری نمی شود. اما برائت از وجوب زیارت جاری می شود بلامعارض. ولذا وضوء می گیریم زیارت را ترک می کنیم.

حالا این مثال برای شرط شرعی بود. مثال برای شرط تکوینی هم می توانیم بزنیم. ما علم اجمالی داریم یا مولا گفت إصعد الی السطح یا مولا گفت إنصب السلّم. نصب سلّم شرط تکوینی صعود الی السطح است، شرط شرعی که برای آن نیست. یعنی بدون نصب سلّم وجود پیدا نمی کند صعود الی السطح، نه اینکه وجود پیدا می کند ولی شرعا صحیح نیست. مثل زیارت که نیست که اگر مشروط باشد به وضوء، با ترک وضوء زیارت شرعا صحیح نیست. ولذا وضوء شرط شرعی زیارت می شود.

در این مثال نصب سلّم وصعود الی السطح هم همین گفته می شود که ما می دانیم که باید نصب سلّم بکنیم و اگر نصب سلّم را ترک کردیم یقینا عصیان کرده ایم تکلیف را، چه بر ما واجب باشد نصب سلّم چه واجب باشد صعود الی السطح. چون با ترک نصب سلّم صعود الی السطح هم لامحاله ترک می شود. برائت از وجوب صعود الی السطح جاری می شود بلا معارض. چون برائت از وجوب نصب سلّم گفته می شود که اثر ندارد بعد از اینکه می دانید اگر نصب سلّم را ترک کنید به خلاف وعصیان تکلیف واقع دچار شده اید علی أیّ تقدیر. چون یا نصب سلّم واجب نفسی است که فقد ترکته. یا صعود الی السطح واجب نفسی است که فقد ترکته بترک مقدمته. آنوقت برائت از وجوب صعود الی السطح جاری می شود بلامعارض.

این نظر بزرگانی از جمله مرحوم شیخ، مرحوم آقای خوئی، مرحوم آقای صدر است.

در مقابل نظر حضرت امام و آقای سیستانی وآقای روحانی این است که: نه، این علم اجمالی به وجوب وضوء یا وجوب زیارت عن وضوء، یا علم اجمالی به وجوب نصب سلّم یا صعود الی السطح منجز است و باید احتیاط بکنیم، هم وضوء بگیریم و هم زیارت عن وضوء بجا بیاوریم. هم نصب سلّم بکنیم و هم صعود الی السطح بکنیم. چرا؟

یک بیانی آقای سیستانی دارند می گویند: علم اجمالی که حقیقتا هست که یا وضوء واجبٌ نفسی ویا زیارت عن وضوء واجبٌ نفسی. این علم اجمالی که حقیقتا موجود است و نمی شود آن را انکار کرد.

می ماند این مطلب که گفته شد ترک وضوء استحقاق عقاب دارد یقینا. علم تفصیلی داریم به استحقاق عقاب بترک الوضوء.

ایشان در جواب گفته نخیر اینطور نیست. اگر وضوء مقدمه باشد برای واجب نفسی که عبارت است از زیارت عن وضوء، ما بر ترک وضوء عقاب نمی شویم. یا در مثال نصب سلّم اگر واجب نفسی صعود الی السطح هست ما بر ترک نصب سلّم عقاب نمی شویم. واجب غیری که ترکش عقاب ندارد. پس چرا می گوئید ما علم تفصیلی داریم که ترک وضوء استحقاق عقاب دارد؟ ترک نصب سلّم استحقاق عقاب دارد؟ نخیر، ما علم تفصیلی به این نداریم.

اقول: این مطلب به نظر ما واضح الاندفاع است. چرا؟ برای اینکه مدعای بزرگانی مثل مرحوم آقای خوئی این نبود که ما علم تفصیلی داریم بر این استحقاق عقاب بر ترک وضوء. علم تفصیلی داریم به استحقاق عقاب فی ظرف ترک الوضوء. یعنی می دانیم در ظرف ترک وضوء ما مستحق عقاب هستیم. اما استحقاق عقاب بر ترک وضوء یا بر ترک زیارت عن وضوء این مهم نیست. مهم این است که ما می دانیم در ظرف ترک وضوء ما یقینا عصیان کردیم تکلیف شارع را علی أیّ تقدیر، و استحقاق عقاب داریم علی أیّ تقدیر. چرا؟ برای اینکه یا مولا به ما گفته است توضأ یا گفته است زر عن وضوء. وبه هر حال ما در هنگام ترک وضوء عصیان کردیم تکلیف شارع را.

اگر وضوء واجب است، عصیان کردیم وجوب وضوء را. اگر زیارت عن وضوء واجب است، باز در ظرف ترک وضوء زیارت عن وضوء را عصیان کردیم. عقاب بر ترک وضوء معلوم التفصیل نیست، عقاب فی ظرف ترک الوضوء معلوم التفصیل است.

ولذا مرحوم آقای خوئی روی همین حساب گفت شما اگر ترک کنید وضوء را، علم تفصیلی دارید به عصیان تکلیف شارع، وعلم دارید به استحقاق عقاب تفصیلا. برائت از وجوب زیارت جاری بکنید بلامعارض. چون برائت از وجوب وضوء چه اثری دارد که بخواهد جاری بشود و معارضه بکند با برائت از وجوب زیارت؟ اما برائت از وجوب زیارت اثر دارد، اثرش ترک زیارت است. آنوقت جالب این بود که طبق نظر آقای خوئی که قائل به برائت بلامعارض بود از وجوب زیارت، اگر فی علم الله وضوء واجب است، وجوب وضوء منجز است. اگر فی علم الله زیارت عن وضوء واجب است، این زیارت عن وضوء تنجز توسطی ونیم بند دارد. یعنی چه؟ یعنی عقل نگاه می کند می بیند شما تخلف که کرده باشید از این وجوب زیارت عن وضوء، اگر تخلفتان به این باشد که وضوء را ترک کردید، شما را مستحق عقاب می داند، می گوید خالفت وجوب الزیارة عن وضوء بلا معذّر إذا ترکت الوضوء. استحقاق وعقاب داری عند ترک الوضوء بر تخلف از وجوب زیارت عن وضوء. ولکن اگر ببیند شما وضوء گرفتی زیارت نکردی، اینجا وجوب زیارت عن وضوء بر شما منجز نیست. یعنی شما مستحق عقاب نیستید. به این می گویند تنجز توسطی و التوسط فی التنجیز. یعنی تنجیز یک تکلیف از یک حیث دون حیث آخر.

شبیه دوران امر بین اقل و اکثر ارتباطی، که می گفتند اگر فی علم الله نماز لابشرط از سوره واجب است، شما اگر ترک کنی نماز را استحقاق عقاب داری. و اگر نماز بشرط سوره واجب باشد، وجوب الصلاة مع السورة را اگر ترک کنی به ترک اصل نماز، باز هم استحقاق عقاب داری. یعنی وجوب اقل منجز، وجوب اکثر هم منجز از حیث ترک اقل. یعنی لو خالفت وجوب الاکثر من ناحیة ترک الاقل تستحق العقاب. ولو خالفت وجوب الاکثر من ناحیة ترک الجزء الزائد لا تستحق العقاب. ولذا می گویند وجوب اقل علی أیّ تقدیر منجز است، چه فی علم الله اقل لا بشرط واجب باشد چه اکثر واجب باشد. علی أیّ تقدیر وجوب اقل منجز است. چون اگر شارع اقل لابشرط را واجب کرده منجز است، اگر اکثر را هم واجب کرده از حیث اقل (آن چند جزء که معلوم است وجوبش) از آن حیث وجوب اکثر منجز است. به این می گویند تنجز توسطی. التوسط فی التنجیز. منافات ندارد که وجوب اکثر به لحاظ وجوب، ارتباطی است، اما به لحاظ تنجز ارتباطی نیست.

اینجا هم همینطور است. وضوء اگر واقعا وجوب نفسی داشت منجز است، اگر زیارت عن وضوء وجوب نفسی داشت، باز این وجوب نفسی زیارت عن وضوء درست است که از آن برائت جاری شد، اما این برائت فقط می گفت می توانی ترک زیارت بکنی. فقط می گفت این وجوب زیارت عن وضوء به لحاظ ترک زیارت منجز نیست. اما به لحاظ ترک وضوء منجز است. شما اگر ترک کردید زیارت عن وضوء را به سبب ترک وضوء، مستحق عقاب هستید. نمی توانید روز قیامت بگوئید خدایا حالا که معلوم شده است که زیارت عن وضوء واجب بوده است و تو هم که برای من برائت جاری کردی طبق نظر آقای خوئی، پس چرا دست مرا گرفتید و می برید جهنم؟ می گویند زیارت عن وضوء فقط مؤمّن بود نسبت به کسی که تخلف می کند از امتثال به سبب ترک زیارت نه به سبب ترک وضوء. کسی که تخلف می کند از امتثال به سبب ترک وضوء، او مستحق عقاب است.

واین اشکال آقای سیستانی هم درست نیست که ایشان می گوید ما علم تفصیلی نداریم که بر ترک وضوء عقاب می شویم. چون شاید وضوء اصلا واجب غیری باشد.

خب ما که نگفتیم استحقاق عقاب علی ترک الوضوء. گفتیم استحقاق عقاب فی فرض ترک الوضوء، إما علی ترک الوضوء یعاقب أو علی ترک الزیارة عن وضوء.

سؤال وجواب: فرض این است که شما می دانید که باید وضوء بگیرید یا بخاطر اینکه واجب نفسی است یا بخاطر اینکه شرط واجب است. و اگر وضوء نگیرید می دانید مستحق عقاب هستید. چرا؟ برای اینکه می دانید عصیان کرده اید تکلیف شارع را. استحقاق عقاب از لوازم عصیان تکلیف است. برائت که علم تفصیلی به مخالفت تکلیف را نمی تواند از بین ببرد. شما علم تفصیلی دارید که عند ترک الوضوء تخلف کرده اید از تکلیف شارع. و علم تفصیلی به تخلف از تکلیف شارع ملازم است با علم به استحقاق عقاب. برائت اصلا محدوده اش موارد شک است. وقتی علم تفصیلی دارید به تخلف از امتثال تکلیف و بالتبع علم تفصیلی پیدا می کنید به استحقاق عقاب، اصلا رفع ما لایعلمون چراغش روشن نمی شود. می گوید من بنزین ندارم. بنزین من شک است. شک به وجود بیاید بنزین می دهد به ماشین برائت. خب شک نسبت به چه چیزی به وجود می آید؟ نسبت به وجوب زیارت. برائت جاری می شود از وجوب زیارت، مؤمّن است از ترک زیارت. این نتیجه اش می شود التوسط فی التنجیز. وجوب نفسی زیارت عن وضوء منجّز من حیث و معذر عنه من حیث. از حیث ترک وضوء یعنی اگر ترک کنیم وضوء را و بخاطر ترک وضوء به خلاف واقع بیفتیم مستحق عقاب هستیم، حتی اگر واجب نفسی زیارت عن وضوء باشد، فضلا از اینکه واجب نفسی خود وضوء باشد. ولی اگر واقعا زیارت عن وضوء واجب نفسی بود و تو تخلف کردی از این واقع بخاطر ترک زیارت نه بخاطر ترک وضوء، تو مستحق عقاب نیستی لجریان اصل البرائة بلامعارض.

این به نظر ما بیان روشنی است برای دفاع از نظر مرحوم آقای خوئی.

ولکن ما یک توجیهی برای کلام حضرت و آقای سیستانی وآقای روحانی و در رد کلام آقای خوئی و آقای صدر به ذهنمان می آمد، آن توجیه را عرض کنم که حق علمی این آقایان اداء بشود.

آن تقریب این است که: می گفتیم برائت از وجوب نفسی وضوء اگر اثر عملی داشت، شما نمی توانید بگوئید که پس جاری نمی شود. باید ببینیم اثر عملی دارد یا ندارد. در اطراف علم اجمالی به تکلیف، ما باید نگاه کنیم ببینیم برائت از تکلیف در این طرف تکلیف اثر عملی دارد یا نه. آن طرف دیگر هم برائت از تکلیف اثر عملی دارد یا نه. اگر دیدیم در هر کدام به تنهایی اثر عملی دارد آنوقت نتیجه اش این می شود که هر کدام مقتضی دارد که خودش جاری بشود. چون عموم رفع ما لایعلمون آن طرف را می گوید اصل برائت دارد آن طرف دیگر را هم می گوید اصل برائت دارد، و چون می دانیم هر دو با هم نمی توانند اصل برائت داشته باشند چون مستلزم ترخیص در معصیت است، این موجب تعارض می شود. می دانیم هر دو با هم جاری نمی شوند چون ترخیص در معصیت لازم می آید. این برائت می گوید من چرا جاری نشوم من که اثر عملی دارم. آن برائت دیگر می گوید من چرا نشوم من اثر عملی دارم. این اصول در اطراف علم اجمالی تعارضا تساقطا. اینجا هم ببینیم واقعا برائت از وجوب نفسی وضوء یا برائت از وجوب نفسی نصب سلّم هیچ اثر عملی ندارد؟ چرا اثر عملی نداشته باشد؟ اثر عملی اش این است که مولا ممکن است فی علم الله واجب بکند احتیاط را به زیارت عن وضوء. ولی می گوید اگر تنبلی کردید و احتیاط نکردید و زیارت عن وضوء را ترک کردید، نسبت به ترک وضوء شما آزادید و مؤمّن دارید. برائت از وجوب نفسی وضوء به غرض این جاری بشود که لو ترکت الاحتیاط بإتیان الزیارة عن وضوء فأنت مرخص فی ترک الوضوء ولا تعاقب علی ترک الوضوء من ناحیة وجوبه النفسی. یا مثلا در نصب سلّم مولا می گوید اگر احتیاط را ترک کردی به صعود الی السطح، می گوئی در این گرما من حال ندارم بروم بالای پشت بام، اگر می خواهید نردبان بگذارم بقیه اش را حال ندارم. شارع ممکن است بگوید باید احتیاط می کردی صعود الی السطح می کردی، ولی حالا که می خواهی ترک بکنی این احتیاط را، شما آزادی در ترک نصب سلّم و من نصب سلّم را از تو نمی خواهم. ولذا برائت از وجوب نفسی وضوء یا برائت از وجوب نفسی نصب سلّم اثر عملی دارد، ولی همین مقدار از اثر عملی. برائت از وجوب نفسی زیارت عن وضوء او هم که اثر عملی دارد به اعتراف همه علماء. آنوقت جمع بین هر دو هم که ممکن نیست در اطراف علم اجمالی، نتیجه این می شود که تعارضت البرائتان و تساقطتا فیرجع الی منجزیة العلم الاجمالی.

گفته می شود که به عرف هم وقتی می گوئید مولا یا گفته است که بالای پشت بام برو یا نردبان بگذار، (و پشت بام رفتن راه دیگری ندارد متوقف است بر نصب سلّم) عرف چه می گوید؟ می گوید عجب، پس من یا باید نردبان بگذارم یا پشت بام بروم. اگر آمد و نردبان گذاشت پشت بام نرفت و واقعا مولا گفته بود پشت بام برو، گفته می شود که مولا احتجاج می کند، می گوید تو که می دانستی من یکی از این دو کار را از تو خواستم چرا احتیاط نکردی؟ خیلی برایت سخت بود که بالای پشت بام بروی؟ چرا نرفتی؟ علم اجمالی نداشتی که داشتی. وگفته می شود که اصلا با وجود این علم اجمالی دیگر رفع ما لایعلمون موضوع ندارد چون ما لایعلمون نیست. همین علم اجمالی مورد را ما یعلمون می کند. اصلا اینجاها عرف می گوید تو می گویی رفع ما لایعلمون. انت تعلم بوجود احد الامرین. پس نگو برداشته شد از دوش من آنچه را که نمی دانم. نخیر، تو می دانی. می دانی واجب است یا نصب سلّم یا صعود الی السطح.

گفته می شود که اگر این بیان را بگوئید اینجاها دلتان را خوش بکنید که از امام قده دفاع کردم، اما یک مشکلی درست می کنید که حلش آسان نیست. آن مشکل این است که همین حرفها را می شود در اقل و اکثر ارتباطی مطرح کرد وآنجا هم قائل به وجوب احتیاط و تعارض برائت از وجوب اکثر با برائت از وجوب اقل بشویم. چطور؟

من یک مثالی بزنم روشنتر باشد: شما می دانید یا نذر کرده اید الله اکبر بگوئید یا نذر کرده اید نماز بخوانید (که اولها التکبیر است). یا مولا به شما گفته، یا گفته کبّر یا گفته صل صلاة اولها التکبیر وآخرها التسلیم. مشهور چه می گویند؟ مشهور می گویند برائت از وجوب مازاد بر تکبیرة الاحرام جاری می شود بلامعارض. اینجور می گویند دیگر. تکبیر بگو، مازاد بر تکبیر برائت دارد. گفته می شود با این تقریبی که شما اینجا مطرح کردید چرا معارضه نکند برائت از وجوب اکثر با برائت از وجوب تکبیر به غرض اینکه اگر حال نداشتی و احتیاط را ترک کردی نسبت به نماز خواندن، مولا می گوید تکبیر را هم ترک کن. حالا که تو احتیاط را ترک کردی. چون برائت از وجوب تکبیر جاری شدنش ملازم است با اینکه واجب باشد احتیاط نسبت به اکثر. چون نمی شود هم برائت از اقل و هم برائت از اکثر. اینکه ترخیص در معصیت است. برائت از اقل ملازم است با وجوب احتیاط در اکثر. این قاعده اش هست. نتیجه این می شود که شاید شارع گفته است که من بر تو احتیاط را لازم می دانم که نماز بخوانی. ولی اگر حال نداری نماز بخوانی، می خواهی نماز نخوانی و متجری بشوی و چه بسا ما قائل بشویم به استحقاق عقاب بر تجری ولو بعضی قائل نیستند، اما بالاخره اگر احتیاط را ترک کردی و با احتیاط به ترک نماز شما مستحق عقاب هستی ولو بخاطر تجری که می کنی بناءا علی استحقاق العقاب علی التجری. ولکن نسبت به ترک تکبیرة الاحرام مرخص وآزاد هستی. نتیجه این می شود که آن کسی که حال ندارد نماز بخواند دیگر عقابش نمی کنند که چرا تکبیر را ترک کردی در حالی که تکبیر واجب نفسی بود. می گوید نه، خودتان برای من برائت جاری کردید. پس این برائت از تکبیر اثر دارد بی اثر نیست. برائت از وجوب تکبیرة الاحرام اثر دارد می گوید من جاری می شوم، برائت از وجوب اکثر هم اثر دارد می گوید من جاری می شوم، هر دو هم که نمی توانند جاری بشوند تعارض می کنند و تساقط می کنند. آنوقت باید احتیاط بکنیم.

گفته می شود که این نتیجه ای که به دست آمد این است که در اقل و اکثر هم قائل به وجوب احتیاط بشویم.

جواب این است که: نه، در اقل و اکثر ما وجوب نفسی اقل را می دانیم. یعنی می دانیم تکبیر گفتن واجب نفسی است، نمی دانیم تکبیر وجوبش لابشرط است از سائر اجزاء نماز یا وجوب تکبیر بشرط شیء است نسبت به سائر اجزاء نماز.

پس اصل وجوب نفسی تکبیر معلوم، تردید بین لابشرطیت این وجوب است نسبت به اجزاء دیگر یا بشرط شیئیت است. برائت از لابشرطیت معنا ندارد. چرا؟ برای اینکه لا بشرطیت یعنی آزادی و توسعه. ثقیل نیست تا رفع ما لایعلمون بگوید منت گذاشتم بر شما و این امر ثقیل را از دوش شما برداشتم. لابشرطیت که ثقیل نیست توسعه است.

ولذا قیاس دوران الامر بین الاقل والاکثر به مانحن فیه قیاس مع الفارق است.

این به نظر ما نهایت تقریبی است که می شود به نفع فرمایش حضرت امام و کسانی که در این مسأله همفکر حضرت امام هستند بیان کرد.

به نظر ما حق با مرحوم آقای خوئی است، که برائت از وجوب زیارت جاری می شود بلا معارض. برائت از وجوب صعود الی السطح جاری می شود بلا معارض. چرا؟ برای اینکه این برائت از وجوب نفسی وضوء اثر عملی عرفی ندارد. چرا؟ برای اینکه عرف می گوید من که می دانم عند ترک الوضوء تخلف قطعی خواهد شد از واقع. علم دارم که عند ترک الوضوء مخالفت تفصیلیه خواهد شد تکلیف واقعی. این را که نمی شود انکار کرد. کسی که ترک وضوء بکند علم تفصیلی دارد به اینکه مخالفت کرده است واقع را. علم تفصیلی به مخالفت واقع عقلاءا مستلزم علم تفصیلی به استحقاق عقاب است. ولذا عرف می گوید این برائت از وجوب نفسی می خواهد چه چیزی به من بگوید؟ من که می دانم اگر ترک کنم وضوء را، یقینا در چاه تخلف و عصیان تکلیف شارع افتاده ام، و این عقلاءا مستلزم است لاستحقاق العقاب. پس این برائت از وجوب نفسی وضوء عرفا اثر ندارد که جاری بشود.

این مثال را بزنیم بحث را تمام کنیم: شبیه اینکه شما می دانید که یا واجب است رو به قبله باشید، یا حرام است پشت به قبله باشید. اینجا این علم اجمالی منجز نیست. چرا؟ برای اینکه اگر پشت به قبله بکنی یقینا مخالفت قطعیه کردی تکلیف را. چرا؟ برای اینکه یا شارع گفته لا تستدبر القبله، که فقد خالفته، یا گفته إستقبل القبلة باز هم فقد خالفته. اما برائت از وجوب استقبال اثر دارد. اثرش این است که آقایانی که در طرف شرق و غرب نشسته اند می گوید خب ما با این برائت از وجوب استقبال قبله آزاد شدیم، پشت به قبله نشدیم اما به سمت شرق و غرب نشستیم. اما برائت از حرمت استدبار چه اثری دارد عرفا؟! خب من که یقین دارم اگر استدبار قبله کنم چه مولا گفته باشد لا تستدبر القبله و چه گفته باشد إستقبل القبلة، مخالفت قطعیه کرده ام تکلیف را. برائت از حرمت استدبار چه اثری دارد؟ اما برائت از وجوب استقبال اثر دارد و لذا جاری می شود بلا معارض.

به نظر ما در این مسأله حق با مرحوم آقای خوئی است. بقیة الکلام سیأتی إنشاء الله.